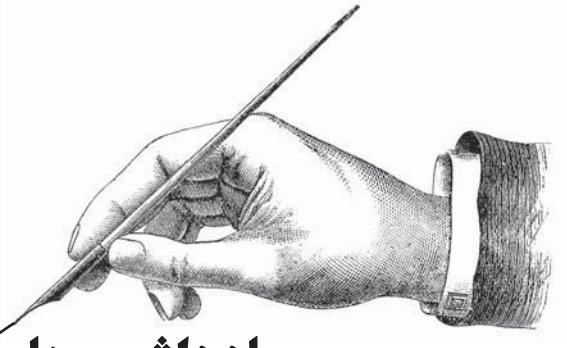

یادداشت‌های داروخانه

دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدامش می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی‌که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کنند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این‌که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کارکردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

یادداشت ۱

مرد نسبتاً مسنی تقاضای قرص سرماخوردگی داشت. بلافاصله هم عنوان کرد: یک قرص سرماخوردگی بدهید که معده را دچار مشکل نکند. در مقابل سؤال من که مقصودش از مشکل معده چیست، پاسخ داد که دفعه قبل قرص سرماخوردگی خورده و دچار درد و سوزش معده شده است. بنابراین، دارویی می‌خواست که این مشکلات را ایجاد نکند. به ایشان توضیح دادم که برای سرماخوردگی باید قرص مربوط به آن را مصرف کند، و برای درد و سوزش معده هم داروی خودش را استفاده نماید. بعد از تمام این حرف‌ها، ادامه داد که: اصلاً یک دارو بدهید که هم سرماخوردگی را خوب کند، هم درد معده را برطرف نماید.

در مقابل پاسخ من هم که گفتم چنین دارویی وجود ندارد، تشکر کرد و رفت!

یادداشت ۲

خانم حدوداً پنجاه ساله‌ای بود که ماسک می‌خواست. تکنیسین داروخانه از ایشان سؤال کرد که چه نوع ماسکی می‌خواهد؟ بلافاصله هم توضیح داد که ماسک معمولی داریم و ماسک فیلتردار. اول گفت: لطفاً ماسک معمولی بدهید. البته سؤال هم کرد که ماسک فیلتردار چه تفاوتی با ماسک معمولی دارد؟

من که تا حالا کنار ایستاده بودم و نظاره‌گر سؤال و جواب آن خانم با تکنیسین داروخانه بودم، وارد بحث شدم و به شوخی گفتم: ماسک فیلتردار مثل سیگار فیلتردار، باعث می‌شود که دود کمتر و هوای سالم‌تری وارد ریه‌های انسان شود و می‌توان با آن خاکه ذغال هم الک کرد!

خانم هم بلافاصله گفت: لطفا یک عدد ماسک فیلتردار بدهید!

یادداشت ۳

درِ داروخانه را که باز کرد همان قسمت ابتدای پیش‌خوان ایستاد و شروع کرد درخواست دارویی‌اش را با صدای بلند عنوان کردن! تکنیسین داروخانه ایشان را به پیش‌خوان اصلی فراخواند. مرد حدوداً شصت ساله‌ای بود و همان بین راه تقاضای قرص ۵۰۰ لاجوردی داشت.

مقصودش قرص ناپروکسن ۵۰۰ میلی‌گرمی بود که یکی دو تا از شرکت‌ها به رنگ آبی لاجوردی می‌سازند. تکنیسین داروخانه یک برگ قرص ناپروکسن ۵۰۰ میلی‌گرمی لاجوردی داد و قیمت آن را هم گفت. البته پیرمرد دستش هم به عنوان دردکمر به کمرش بود. قیمت را که شنید بلافاصله گفت: گران است. تکنیسین هم برایش توضیح داد که این دارو چند روزی است که گران شده است.

گفت: اگر از آن قیمت قبلی دارید می‌خواهم. تا بگویم همان قیمت قبلی را بدهید، راهش را گرفت و رفت.

یادداشت۴

نسخه بیمه‌اش را روی پیش‌خوان گذاشت و روی صندلی داروخانه نشست. تکنیسین داروخانه نسخه را وارد کامپیوتر کرد و قیمتش را هم زد و داروهایش را هم آماده کرد و داخل سبد گذاشت و سبد را جلوی من قرار داد تا دستوراتش را بنویسم و کار مریض را راه بیندازم. دستورات دارویش را نوشتم و قیمتش را هم گفتم و حساب و کتاب که کردیم، طرف داروها را با سبدش برداشت و راهی در خروجی داروخانه شد.

خطاب به ایشان گفتم: پلاستیک نمی‌خواهید؟

پاسخ داد: همین‌طور خوب است، پلاستیک لازم نیست!

ولی بلافاصله متوجه اشتباهش شد و گفت: مگر مشکلات زندگی برای آدم حواس می‌گذارد!

یادداشت۵

یک کلاه پشمی به سر داشت و حدوداً ۲۴ سال سن داشت. از در که وارد شد با یک حالت داش مشتی‌گری سؤال کرد: الکل گندم دارید؟

تکنیسین داروخانه به ایشان گفت: الکل برای ضدعفونی کردن داریم و یک شیشه از آن را جلوی جوانک گذاشت.

جوان سؤال کرد: چرا آبی است؟ من از آن فاصله‌ای که با پیش‌خوان داشتم گفتم:

رنگ زده‌اند که نخورند!

جوانک بدون این که شرمی در چهره و گفته‌اش باشد گفت: من می‌خواهم بخورم! دو تا آبجو دارم که می‌خواهم به آن الکل اضافه کنم و بخورم. اگر دارید بدهید و عیش من و دوستانم را به هم نزنید! من مانده‌ام به کجا رسیده‌ایم!

یادداشت۶

مقابل پیش‌خوان داروخانه که قرار گرفت، سراغ دکتر پوست مستقر در ساختمان را گرفت که گفتیم دیگر نمی‌آید و خودش را بازنشسته کرده است.

مشکل ایشان را سؤال کردم. خانم نسبتاً جوانی بود که ۳۵ را شیرین رد کرده بود. گفت بدنم خارش داشته، آن‌قدر خارانده‌ام که روی محل خارش دانه‌هایی پیدا شده است. زیر میکروسکوپ دیده‌ام که مثل کوه آتشفشان بوده است.

آدرس یک دکتر پوست را به ایشان دادم و تا خواستم از ایشان سؤال کنم که چگونه دانه‌های روی پوست در محل خارش را با میکروسکوپ دیده، راهش را گرفت و خداحافظی کرد و رفت!

یادداشت۷

خانم حدوداً ۴۰ ساله‌ای بود که وقتی جلوی پیش‌خوان و مقابل من قرار گرفت، خطاب به من گفت: آقای دکتر، من چند روز قبل به پزشک پوست مراجعه کردم و پزشک برای خارش دستم لوسیون لیندان داده است. دو بار از آن استفاده

کرده‌ام، چون خارش دستم خوب نشده، درمان را ادامه نداده‌ام. آمده‌ام از شما سؤال کنم که آیا لوسیون لیندان را ادامه بدهم، یا شما داروی دیگری را توصیه می‌کنید؟

برای ایشان توضیح دادم که شما حتماً بطری حاوی لوسیون لیندان را مصرف کنید، اگر خوب نشدید آن را تکرار نکرده و حتماً به متخصص پوست مراجعه کنید. هرچه اصرار کرد که بداند مشکل چیست، یک طوری از جواب طفره رفتم و به ایشان نگفتم که احتمالاً بیماری «گال» دارید!

یادداشت۸

من در کسب و کار به خوب بودن و بد بودن دست بدجوری اعتقاد دارم. یعنی معتقدم که این مساله هم مثل چشم زخم است که بعضی‌ها چشم‌شان شور است. باز هم معتقدم که اگر اولین پولی را که از اولین مریض دریافت می‌کنی اگر طرف خوش‌دست باشد، در فروش آن روز تأثیر مثبت دارد. برعکس اگر کسی دستش خوب نباشد آن روز فروش بی‌فروش!

آن روز هم از آن روزهایی بود که انگاری کسی جلوی مراجعه‌کنندگان به داروخانه را گرفته بود و سد راه فروش داروخانه شده بود!

بنابراین، خطاب به تکنیسین داروخانه کردم و گفتم:

اولین پول را از چه کسی گرفتی، یا به قولی اولین دشت تو چه بود و از چه کسی پول گرفتی و توی دخل (صندوق امروزی) انداختی که دخل ما را درآورد!؟